

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۰

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال نوزدهم، شماره ۷۴، زمستان ۱۴۰۱

DOR: [20.1001.1.20080514.1401.19.74.15.7](https://doi.org/10.22080/514.1401.19.74.15.7)

تحلیل عرفانی یکصوده کلمه از مناقب اهل البیت در نهج البلاغه

ابوالفضل قهاری^۱

چکیده:

نهج البلاغه گوشه‌هایی از سخنان انسان والایی است که هم در عرفان نظری و هم در عرفان عملی، عارف کامل است، اگر چه تمام آموزه‌های عرفانی امام علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه گردآوری نشده است. امام عارفان علی (ع) خود در این باره می‌فرماید: "نحن شجرة النبوة ومحط الرسالة و مختلف الملائكة، و معادن العلم و ینایع الحكم...."؛ یعنی، این ماییم که نبوت را درخت، رسالت را فرودگاه، فرشتگان را جایگاه آمد و شد، دانش را کانون و حکمت را چشمه‌های جوشانیم، پس اگر علم و دانشی هست و اگر عرفانی وجود دارد، در خاندان وحی و رسالت یعنی علی و فرزندانش یافت می‌شود. مولای متقیان در جای‌جای نهج البلاغه در مناسبت‌های مختلف به فضایل و مناقب انحصاری اهل‌بیت اشاراتی دارد تا در حد توان و مقدرات دغلبازان و توطئه‌گران را رسوانماید. مولای متقیان به آن دسته از فضایل و مناقب اهل‌بیت اشاره می‌کند که جز مدعیان کذاب جرأت نکردند مدعی داشتن آن مناقب و فضایل باشند. در مقاله حاضر به استناد قرآن کریم و احادیث نبوی و به اتکا گفته‌های اهل عرفان و لغت در معنی اهل بیت نقد و بررسی می‌شود و با دلایل متقن ثابت-خواهد شد که مقصود از اهل‌بیت در کلام رسول خدا (ص) و ائمه طاهرین (ع) فقط ال‌عباست و بس و شامل زوجات رسول خدا (ص) در آیه تطهیر نمی‌شود و پس از آن به فرازهای از نهج البلاغه اشاره خواهد شد که مولای متقیان امیرالمؤمنان به ذکر فضایل و مناقب انحصاری آنان می‌پردازد و در توجیه و تفسیر این فضایل و مناقب از مهم‌ترین و معتبرترین شارحان نهج البلاغه استفاده شد. باشد که هدیه‌ای ناقابل به پیشگاه اهل‌بیت و ائمه طاهرین (ع) باشد و شکی نیست همه این مناقب نشأت گرفته از مقام عرفانی اهل بیت (ع) است. ایشان می‌فرماید: هم موضع سیره. آنان جایگاه راز خدایند. باید عارف به رازهای خداوند باشد و گرنه چگونه می‌توان گفت آنان جایگاه راز خداوندند.

واژگان کلیدی:

مناقب، اهل بیت، نهج البلاغه، یکصوده کلمه.

۱- استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تنکابن، دانشگاه آزاد اسلامی، تنکابن، ایران.

پیشگفتار

در عصر حاضر بازار عرفان در اکثر کشورها و همچنین کشور ما بسیار داغ و پررونق می‌باشد و تعدادی از جوانان حقیقت‌جو، به علت پایین‌بودن سطح آگاهی و علم در این زمینه دچار سودجویی- های افراد منحرف و فرصت‌طلب شده‌اند، که احساسات پاک آنان را برای مقاصد شوم خود به بازی گرفته‌اند. از آن سو که اغلب فریق انحرافی، عرفان خود را به زهد امام علی(ع) منسوب و متصل می- دانند، بررسی و تحلیل معیارها و نشانه‌های عرفان از منظر امام علی(ع) امری مهم و ضروری می‌باشد. اسلام برای تعالی و کمال بشر، هدفی غیر از به‌فعلیت‌رساندن تمامی استعدادهای بالقوه‌اش ندارد، که امام علی(ع) در بهره‌مندی از تمام ظرفیت الهی‌اش الگوی بشریت می‌باشد.

هر فرد خدانشناسی در هر مرحله‌ای که باشد صاحب عرفان می‌باشد، از این رو امام علی(ع) نیز به عنوان امام و ولی که مقام امامت را داراست، خود مخزن عرفان بوده، که دیگران از وی مشق می- گیرند و از آنجایی که امامت یکی از اصول دین به‌شمار می‌رود که همواره ارکانی را شامل می‌شود، دارنده این مقام نیز باید دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد که بتواند امامت خویش را از راه عرفان اثبات نماید. نهج البلاغه دریای بی‌کران عرفان است. عرفان نظری درباره مبدأ و معاد، آفرینش، وحی، فرشتگان، جهان مجرد، عالم ملکوت و... عرفان عملی درباره اخلاق، فضایل نفسانی، عدالت، تقوا، زهد، سیر و سلوک، جهاد، نیایش و... نهج البلاغه را که اخ القرآن و تالی تلو قرآن گفته‌اند و به تعبیر دیگر سخنان عالیه و ملکوتی امیرالمؤمنین علی(ع) را در نهج البلاغه دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می‌دانند بی‌شک دریای معارف علوم عرفانی اسلامی می‌باشد از وقتی که سیدرضی رحمت اله علیه در قرن چهارم هجری آن را تدوین کرد پیوسته علما و دانشمندان شیعه و سنی شرح‌ها از آن نوشته اند که قریب دویست شرح، تاکنون شناخته شده‌است. یکی از موضوعاتی که امام علی(ع) در نهج البلاغه مطرح می‌کند، اهل‌البیت شناسی و رابطه اهل‌بیت(ع) با عرفان اسلامی می‌باشد. در این نوشتار کوشش شده‌است اولاً ثابت شود اهل‌البیتی که امام علی(ع) نام می‌برد همان پنج تن آل‌عبا و همان کسانی هستند که عدل قرآن در حدیث تقلین نامیده شده‌اند و ثانیاً این فضایل و مناقب در حدود یکصد و ده منقبت و فضیلت است که با نام شریف مولای متقیان بی‌مناسبت نیست. (درحساب ابجد کلمه علی مساوی است با یکصد و ده)

خاستگاه عرفان

عده ای از متکلمان و فقها در گذشته و برخی از مستشرقان بیان نمودند که خاستگاه عرفان اسلام نمی‌باشد؛ بلکه از مکاتب یونانی، ایرانی و یا هندی برآمده است. عبدالحسین زرین کوب به تفصیل از این نظریه ها سخن گفته است. (زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۱۲-۱۳)

استاد مطهری در این باره می‌گوید: ما نظر وجود خاستگاه اسلامی برای عرفان را ترجیح می‌دهیم و معتقدیم عرفا سوء نیت نداشته‌اند. در عین حال لازم است افراد متخصص و وارد در عرفان و در معارف عمیق اسلامی، بی‌طرفانه درباره مسائل عرفانی و انطباق آن‌ها با اسلام بحث و تحقیق نمایند. مسئله‌ای که مطرح نمودن آن در اینجا لازم و ضروری می‌باشد، این است که آیا عرفان اسلامی، از قبیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث است؛ یعنی از علومی است که مسلمین مایه‌ها و ماده‌های اصلی آن را از اسلام گرفته‌اند و برای آن‌ها قواعد و ضوابط و اصول کشف کرده‌اند، و یا از قبیل طب و ریاضیات بوده که از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است و در دامن تمدن و فرهنگ اسلامی به وسیله مسلمین رشد و تکامل یافته است و یا شق سومی در کار است؟

بعضی از مستشرقین اصرار داشته و دارند که عرفان و اندیشه‌های لطیف و دقیق عرفانی، همه از خارج جهان اسلام به مسلمانان راه یافته است؛ گاهی برای آن ریشه مسیحی قائل می‌شوند و می‌گویند افکار عارفانه نتیجه ارتباط مسلمین با راهبان مسیحی است و گاهی آن را عکس‌العمل ایرانی‌ها علیه اسلام و عرب می‌خوانند و گاهی آن را در بست محصول فلسفه نوافلاطونی، که خود محصول ترکیب افکار ارسطو، افلاطون، فیثاغورس، گنوسی‌های اسکندریه و آرا و عقاید یهود و مسیحیان بوده است، معرفی می‌کنند، و گاهی آن را ناشی از افکار بودایی می‌دانند؛ همچنان که مخالفان عرفان در جهان اسلام نیز کوشش داشته و دارند که عرفان و تصوف را یکسره با اسلام بیگانه بخوانند و برای آن ریشه غیراسلامی قائل گردند.

این نظریه (مورد ترجیح استاد مطهری و عده‌ای از بزرگان) بیان می‌دارد که عرفان مایه‌های اولی خود را (چه در مورد عرفان عملی و چه عرفان نظری) از خود اسلام گرفته است و برای این مایه‌ها قواعد و ضوابط و اصول بیان کرده است و تحت تأثیر جریانات خارج نیز (خصوصاً اندیشه‌های کلامی و فلسفی و بالاخص اندیشه‌های فلسفی اشراقی) قرار گرفته است. (مطهری، ۱۳۶۶: ۶۳۴-۶۳۵)

آیت الله مصباح یزدی در این باره می‌گوید: گروهی، عرفان را جزئی از اسلام، بلکه به منزله روح و مغز آن دانسته‌اند، که مانند سایر بخش‌های اسلام، از قرآن کریم و سنت نبوی سرچشمه گرفته است، و از سایر مکاتب و مسالک اقتباس شده است. از نظر این گروه، وجود مشابهت بین عرفان اسلامی و سایر عرفان‌ها، دلیل اقتباس عرفان اسلامی از آن‌ها نمی‌باشد؛ چنان که مشابهت پاره‌ای از احکام و قوانین شریعت اسلام با سایر شرایع آسمانی، به معنای اقتباس اسلام از آن‌ها نمی‌باشد. به نظر ما رأی اخیر پسندیده تر است. البته باید یادآور شد که اصالت عرفان اسلامی، به معنای صحت هر آنچه در عالم

اسلام به نام عرفان و تصوف نامیده می‌شود، نیست...؛ به هر حال ما در عین اعتراف به وجود عرفان اصیل اسلامی - عرفانی که مرتبه عالی آن را، پیامبر اکرم (ص) و جانشینان راستین آن حضرت داشتند - وجود عناصر بیگانه را در میان عرفا و متصوفان مسلمان انکار نمی‌کنیم و بسیاری از آرای نظری، شیوه‌های عملی و رفتار طوایفی از متصوفان را قابل مناقشه می‌دانیم. (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۵۴-۵۵)

زرین کوب می‌گوید: شک نیست که اندیشه‌های فلسفی و دینی گوناگون در جریان تصوف اسلامی وارد و حل شده‌است؛ لیکن فرض آنکه تصوف ناچار باید یک منشأ غیراسلامی داشته‌باشد، امروز دیگر موجه و معقول نیست... در تصوف اسلامی مبادی و اصولی هست که با پاره‌ای افکار و عقاید غیر اسلامی مناسباتی دارد و شاید از بعضی از آنها نیز متأثر باشد؛ لیکن هیچ یک از این موارد شباهت، منشأ تصوف را بیان نمی‌کند. (زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۱۴)

ریشه‌یابی مبانی عرفانی در معارف اهل بیت (ع)

سخنان و کلماتی از امیرمؤمنان و سایر ائمه (ع)، درباره توحید، علم خدا، نسبت میان خدا و مخلوقات، تجلی باری تعالی و مانند اینها صادر شده که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را با علومی چون کلام، فلسفه، فقه و اصول فهمید؛ بلکه تنها با مبانی عرفانی می‌توان چنین سخنان دقیق و احادیث لطیفی را درک کرد؛ زیرا عرفا در بیان مقاصدشان همواره از آنها استفاده می‌کرده‌اند و این مطلب، علت روی آوردن عالمان شیعه به عرفان بوده‌است و این‌گونه توانسته‌اند عرفان را کاملاً در قالب احادیث امامان (ع) بیان کنند و به طالبان و سالکان ارائه دهند. امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّثَهُ وَمَنْ حَدَّثَهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْكَه» (شریف رضی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۰) «هر که به او (خداوند) اشاره کند، به تحقیق که محدودش کرده‌است و هر کس او را محدود کند، به تحقیق که او را شمرده‌است و هکس او را بشمارد، به تحقیق که ازلیت او را باطل دانسته‌است». باز می‌فرماید: «واحد لا بتأویل عدد؛ خداوند واحد است، نه به تأویل عدد». و همچنین: «ما لا ثانی له لا یدخل فی باب العدد؛ چیزی که دومی ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود». (شریف رضی، ۱۳۸۹: ۴۶۸)

امام سجاد (ع) می‌فرماید: «لک یا الهی وحدانیه العدد؛ خداوند؛ وحدانیت عدد، تنها از آن توست». (صحیفه سجادیه، دعای ۲۸)

عمران صابی در مجلس مأمون، از امام رضا (ع) پرسید: «خدا در عالم است یا عالم در خدا؟» امام فرمود: «نه تو در آینه‌ای و نه آینه در تو؛ بلکه عکسی است از تو که در آینه منعکس شده‌است».

(قمی (شیخ صدوق)، ۱۴۲۷ هـ ق: ۱۵۳).

در جایی دیگر امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ؛ با همه ی اشیاست؛ اما نه به همراهی آنان با چیزی همراه نیست؛ اما نه اینکه بر کنار از آن باشد». (شریف رضی، ۱۳۸۹: ۲۴)

مرحوم شیخ صدوق از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: کان الله و لا شیء معه؛ (قمی (شیخ صدوق)، ۱۴۲۷ هـ ق: ۶۶). «خدا بود و چیزی با او نبود». امام سجاد (ع) می‌فرماید: الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه؛ یعنی، «ستایش خدایی را که تجلی‌کننده است، از برای خلقش به واسطه ی خلقش». (صحیفه سجادیه، دعای اول).

مرحوم کلینی در اصولش بیان میدارد که، امام صادق (ع) می‌فرماید: الاسم غیر المسمی؛ فمن عبد الاسم دون المعنی فقد كفر و لم یعبد شیئاً، و من عبد الاسم و المعنی فقد اشرك و عبد الاثنین، و من عبد المعنی دون الاسم فذاک التوحید؛ یعنی، «اسم غیر از مسماست؛ پس هر کس اسم را بدون معنای آن پرستد، کافر شده و چیزی را پرستیده‌است، و هر کس اسم و معنا را با هم پرستد، مشرک شده و دو چیز را پرستیده‌است، و هر کس فقط معنا را جدای از اسم پرستد، همین توحید است». (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۱۴).

باز امام صادق (ع) می‌فرماید: و من عبد الاسم دون المعنی فقد اشرك، و من عبد المعنی بايقاع الاسماء علیه بصفاته التي وصف بها نفسه فعقد علیه قلبه و نطق به لسانه فی سرائره و علانیته فاولئك هم المؤمنون حقاً و فی لفظ آخر فاولئك اصحاب امیرالمؤمنین حقاً؛ یعنی، «هر کس اسم را بدون معنای آن پرستد، همانا مشرک شده و هر کس معنا را پرستد، به این صورت که اسما را دریچه‌ای برای معرفی صفاتی بدانند که او خودش را با آن صفات معرفی کرده، و سپس آن شخص اعتقاد قلبی به آن صفات پیدا کند و آن‌ها را در پنهان و آشکار بر زبانش جاری سازد، پس چنین افرادی مؤمن حقیقی هستند و بنا بر نقل دیگری فرمود: پس چنین افرادی اصحاب حقیقی امیرالمؤمنین هستند». (کلینی، ۱۳۶۳: ۸۷)

امام کاظم (ع) می‌فرماید: علم الله لا یوصف منه بأین و لا یوصف العلم من الله بکیف، و لا یفرد العلم من الله، و لا بیان الله منه و لیس بین الله و بین علمه حد؛ «علم خدا به مکان توصیف نمی‌شود و چگونگی نمی‌یابد؛ علمش از او جدا نمی‌شود و میان خدا و علمش فاصله‌ای نیست». (قمی، ۱۴۲۷ هـ ق: ۱۳۴)

از میان مباحث و مفاهیم عرفانی، مفاهیمی چون انسان کامل، اولیا، خاتم اولیا، قطب، قطب الاقطاب، که بیشتر نمایانگر تأثیر معارف ائمه (ع) در عرفان هستند، ضرورت و اهمیت بیشتری دارند. در عرفان نظری انسان کامل به مثابه مظهر کامل اسما و صفات خدای متعالی مطرح می‌باشد و قطب هم در جایگاه محور عالم امکان، در وجود پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (ع) مصداق می‌یابد. اولیا جدا از انبیا مطرح هستند؛ ولی بعد از پیامبر (ص) دو مفهوم انسان کامل و قطب از لحاظ مصداق با اولیا متحد می‌شوند. اولیا و اقطاب در عرفان عملی، راهنمایان سیر و سلوک به‌شمار می‌روند. در تصوف نیز، اولیا و اقطاب و مرشدان، محور فعالیت صوفیان هستند.

هدف عرفان از منظر امام علی (ع)

عرفان در دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) هدفی جز تعالی روح توحیدی افراد ندارد، ایشان مبنا و شالوده دین را معرفت خداوند و کمال شناخت حضرت حق در تصدیق و توحید الهی می‌داند، که سبب اخلاص انسان در تمامی مراحل و ابعاد مختلف زندگی می‌شود: «اول الدین معرفته و کمال المعرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له»؛ یعنی اساس و شروع دین و دینداری، شناخت خداوند متعال می‌باشد و کمال شناخت خداوند، تصدیق به وجود او و البته کمال باورداشتن خدا، اقرار به توحید و یگانگی اوست و توحید او با اخلاص نسبت به او کامل می‌گردد. (نهج البلاغه، خطبه ۱) در نتیجه برای رسیدن به اخلاص باید فرد مؤمن در آغاز ایمان خود را کامل کند تا به بینش توحیدی برسد و برای هیچ کس یا هیچ چیز در مقابل خداوند، ارزشی قائل نگردد؛ بلکه تنها به سوی معبود و محبوب حقیقی حرکت کند، بنابراین عبادت که همان تسلیم و خضوع در برابر معبود می‌باشد، از احساس وابستگی وجود و کمال عبد به معبود سرچشمه می‌گیرد و این برخاسته از معرفت و بصیرت می‌باشد.

بررسی معیارهای عرفان امام علی (ع)

اغلب عرفا اینگونه ادعا دارند که عرفان آن‌ها از سرچشمه و سرسلسله امام علی (ع) نشئت گرفته و در همین راستا زهد و عرفان خود را به حضرت متصل می‌دانند، البته از طرفی بدعت‌ها، آداب ظاهری و زهدگرایی‌های افراطی در میان گروه‌های مختلف آنان هرگز با معیارهای حضرت علی (ع) سازگار نمی‌باشد؛ در نتیجه برای آشنایی سالکان حق از مسیر صحیح سیر و سلوک و بازشناسی عرفان مثبت و سازنده از عرفان منفی و مخرب، شناسایی شاخصه‌ها و معیارهای عرفان امام علی (ع) یک ضرورت و امری مهم به نظر می‌رسد. حضرت علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: «ألا و ان لکل مأموم اماماً یقتدی به و سیتضیء بنور علمه»؛ یعنی، آگاه و هوشیار باشید که هر شخصی را پیشوایی و رهبری می‌باشد، که به او اقتدا می‌نماید و از نور دانش او روشنی می‌جوید (نهج البلاغه، نامه ۴۵)، در نتیجه باید دستورات و برنامه‌های عرفان ناب را از امام العارفین، امیرالمؤمنین (ع) دریافت نمود و به گوش جان سپرد.

نهج البلاغه و عرفان

سخنان بسیاری از حضرت علی (ع) در مباحث عرفانی نقل شده که بخشی از آن‌ها در نهج البلاغه گرد آوری شده‌است، البته تذکر این نکته لازم می‌باشد که تفکیک مطالب عرفانی از سایر مباحث دینی اساساً چندان جایگاهی در مکتب اهل بیت ندارد؛ چرا که این نوع عرفان همه جوانب ظاهر و باطن و شریعت و طریقت و حقیقت را شامل می‌شود. با این حال از باب رعایت دیدگاه مخاطب می‌توان

کلمات معصومین را دارای مراتب و درجاتی دانست که البته از این دیدگاه مباحث مربوط به معرفت الله و طریقه وصول به آن که همان مباحث عرفانی است، از ویژگی خاصی برخوردار خواهد بود. سراسر نهج‌البلاغه حاوی مواظ و نکات نابی است که بنیاد محبت دنیا را برمی‌اندازد و باعث حصول زهد و ورع و ترک عصیان خداوند می‌گردد، مقدمه واجب عرفان محسوب می‌گردد و علاوه بر آن بسیاری از مطالب دقیق عرفانی در باب توحید، خداشناسی، علم معاد و قیامت و ... در نهج‌البلاغه ذکر شده است. از جمله خطبه اول نهج‌البلاغه در باب توحید برترین بیان عرفانی در این بحث است که فصل الخطاب در مباحث مربوط به توحید عرفانی محسوب می‌شود.

چرا فقط یکصدوده منقبت و فضیلت؟

چرا امام از میان همه فضایل و مناقب اهل‌البیت (ع) فقط یکصدوده منقبت و فضیلت را مطرح می‌کند؟ با کمی دقت و تأمل در مفهوم و معنی این فضایل و مناقب روشن می‌شود که امام از طرح این فضایل و مناقب تبیین جایگاه ملکوتی و عرفانی آنان بوده است جایگاهی که فقط در شأن معصومین (ع) است. امام (ع) آن دسته از مناقب و فضایلی که دیگران مدعی دارا بودن آنها بوده‌اند صرف‌نظر کرده است. اگر امام (ع) می‌فرمود که اهل‌البیت (ع) در علم و دانش در سرحد کمال بوده‌اند که البته بوده‌اند قهراً معاندان و ناصیان مدعی می‌شدند که نه، کعب‌الاحبار یهودی در علم و دانش از آنان برتر بوده است اگر امام (ع) می‌فرمود که اهل‌البیت (ع) پیوسته در بلایا صابر و در نعمات شاکرند مسلماً جاعلان حدیث احادیث بیشتری در حلم و بردباری معاویه و امثال او جعل می‌کردند همانطور که گفته‌اند معاویه کوه علم و بردباری بود. و یا اگر از نهایت ایثار اهل‌البیت سخن می‌گفت و می‌فرمود که بعضی آیات سوره دهر درباره آنان نازل شده است که می‌فرماید (یوفون بالنذر روخافون یوماً کان شره مستطیراً و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً)؛ یعنی، این بندگان نکوکار به عهد و نذر خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه اهل محشر فرامی‌گیرد می‌ترسند و بر محبت خدا به فقیر و اسیر و یتیم طعام می‌دهند) (آیات ۷ و ۸ / سوره دهر یا انسان)

مسلماً معاندان و دشمنان آیات بیشماری را به اربابان خود نسبت می‌دادند که دادند. لذا امیرالمؤمنین (ع) از فضایل و مناقب یادمی‌کند که هیچ معاند و ناصبی نتوانست آن را انکار و یا به دیگری نسبت دهد. مثلاً در خطبه شماره ۲ نهج‌البلاغه در فراز پایانی آن هشت فضیلت و منقبت اهل‌البیت را می‌شمارد که در طول تاریخ هرگز نتوانستند ادعا کنند که کسی جز اهل‌البیت و ائمه معصومین (ع) از یکی از آنها نصیب و بهره دارند. می‌فرماید (هم موضع سره) آنان یعنی اهل‌البیت جایگاه را از خداوند دریافت نمودند. این فضیلت و منقبت یعنی محل راز خدا بودن و امانت‌دار اسرار خدا بودن بی‌شک مستلزم معصوم بودن رازدار و امانت‌دار است. یعنی امام (ع) با عنوان کردن این منقبت و فضیلت تصریحاً می‌فرماید که اهل‌البیت (ع) معصومند. آیا در طول تاریخ جاعلان حدیث جرأت کردند که چنین منقبت

و فضیلتی برای اربابان خود بتراشند؟ محل راز خداوند کسی می‌تواند باشد که عارف به مقامات عالی‌ه انسانی باشد لذا آنان که مدت‌ها بُت پرستیدند از مقامات عارفان بی‌خبر بودند. در خطبه ۱۰۹ می‌فرماید: «نحن شجره النبوه و محط الرساله و مختلف الملائکه». یعنی ما اهل‌البیت رسول خدا (ص). از سلسله نسب نبوتیم (سلسله نسب پیامبری به ما منتهی می‌شود) رسالت و پیامبری در خانواده ما فرود آمده‌است، فرودگاه رسالت ماییم. ما اهل‌البیت رسول خدا (ص) از کسانی هستیم که فرشتگان به نزد ما آمد و شد دارند. مسلماً فرشتگان نزد کسانی آمد و شد دارند که عارف به مقامات ملکوتی آنان باشد کسی که خدا را نمی‌شناسد چگونه می‌تواند به مقامات عالی‌ه فرشتگان آشنا باشد.

از امام علی بن موسی الرضا (ع) مروی است که فرمود، هر فرشته‌ای که از جانب خداوند تعالی مأمور به ابلاغ امری می‌شود باید ابتدا نزد امام وقت بیاید و آن مأموریت خود را به او عرضه‌کند لذا امام محل رفت و آمد فرشتگان است (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۱۵) لذا این فضایل و مناقب از آنگونه فضیلت‌ها و کمالات نبوده که هر مدعی کذاب هرچند وقیح و بی‌شرم باشد ادعا نماید که من یا ارباب من از این فضایل و مناقب بهره‌مند است.

وصف اهل بیت (ع) در نهج البلاغه

امام علی (ع) در خطبه ۲۳۹ نهج البلاغه، به‌طور کامل از فضائل اهل بیت و جایگاه پراهمیت آنها در میان امت اسلامی و درک صحیح آنها از دین و مخالفت نکردن با آنان سخن می‌گویند. ایشان می‌فرمایند که آل محمد (ع) ارکان دین هستند.

امام (ع) دوازده فضیلت در این خطبه کوتاه، برای اهل بیت برشمرده که عظمت و گستره مقام آنها را به‌خوبی ثابت می‌نماید و مخاطبان خویش را به پیروی از آنان وامی‌دارد، البته اوصافی که مجموعه فضائل انسانی را داشته و شرایط رهبری را در خود گنجانیده‌است.

در اولین و دومین وصف می‌فرماید: «آنها (آل محمد) مایه حیات علم و دانش و مرگ جهل و نادانی می‌باشند»؛ (هُم عَیْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ).

امام (ع) در این بیان، علم و جهل را به صورت دو موجود زنده تشبیه‌نموده، که آل محمد (ص) حیات به علم بخشیده و جهل را می‌میرانند و یا به بیانی دیگر روح علم‌اند و سبب مرگ جهل، البته این همان چیزی می‌باشد که در حدیث معروف پیغمبر اکرم (ص) آمده است که می‌فرماید: «أهل بیتهی كَالنُّجُومِ بِأَبْنِهِمْ إِنْ تَدَيْتُمْ إِنْ تَدَيْتُمْ؛ اهل بیت من همچون ستارگان آسمانند (در شب‌های تاریک راهنمای مسافران صحرا و دریا هستند) به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید». (شریف رضی، ۱۳۸۹: ۳۲۱)

در حدیث دیگری از ابن عباس آمده که پیغمبر اکرم فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْأَخْتِلافِ فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ؛ ستارگان آمان برای اهل زمین هستند از غرق شدن (در دریا در شب‌های تاریک، زیرا به کمک آنها راه خود را

پیدا می‌کنند) و اهل بیت من امان امت من از اختلافاتند، هرگاه قبیله‌ای از عرب با آن‌ها مخالفت‌کنند اختلاف در میان مردم ظاهر می‌شود و حزب شیطان خواهند شد». (مجلسی، ۱۳۹۰: ۴۵۸)

در ادامه سخن امام به سه وصف دیگر اشاره کرده می‌فرماید: «حلم آن‌ها شما را از علمشان آگاه می‌سازد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق حکیمانه آن‌ها شما را مطلع می‌نماید»؛ (يُخْبِرُكُمْ جِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ).

جمله «يُخْبِرُكُمْ جِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ» اینگونه نشان می‌دهد که میان این دو صفت «حلم» و «علم» ارتباط بسیار نزدیکی برقرار می‌باشد، زیرا افراد جاهل بردبار نبوده و در برابر حوادث مختلف و سؤالاتی که از آن‌ها می‌شود، به‌زودی خشمگین و ناراحت می‌شوند، اما عالمان عمیق در برابر این موضوعات خونسرد و بردبارند و همچنین رابطه میان ظاهر و باطن را که در غالب موارد که حسن ظاهر و رفتار و کردار دلیل بر حسن باطن باشد و نیز رابطه سکوت را با منطق حکیمانه روشن می‌سازد و تجربه نشان داده آن‌ها که کمتر سخن می‌گویند گزیده‌تر و حساب‌شده‌تر حرف می‌زنند.

آنگاه در ششمین و هفتمین اوصاف آن‌ها می‌فرماید: «هرگز با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند»؛ (لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ).

اهل بیت (ع) از یک سو دارای مقام عصمت و از سوی دیگر احاطه کامل به احکام خدا و وحی الهی و سنت پیامبر دارند و شخصی که این چنین باشد، نه گامی برخلاف حق برمی‌دارد و نه اختلافی در آن پیدا می‌کند.

حدیث معروف نبوی که می‌فرماید: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ وَعَلَى لِسَانِهِ وَالْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ عَلِيُّ، عَلِيٌّ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ بِالْأَوْسْتِ وَبِرِّ زَبَانِ أَوْ جَارِيٍّ مِثْلُ عَلِيٍّ بَعْدَ دَدِّ الْحَقِّ بِالْحَقِّ» (گردد).

در تعبیر دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ، وَالْحَقُّ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْخَوْضَ» یعنی، علی همراه حق و همراه قرآن است و حق و قرآن همراه علی است و هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند». (کلینی، ۱۳۶۳: ۶۱) می‌دانیم امامان معصوم از فرزندان علی (ع) نیز وارثان علم او بودند و به همین دلیل هرگز با حق مخالفت نمی‌کردند. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ» در کتاب خدا اخبار پیشینیان و خبرهای آینده و آنچه سبب می‌شود که اختلاف را میان شما حل کند، وجود دارد و ما همه آن‌ها را می‌دانیم». (کلینی، ۱۳۶۳: ۶۲)

حال به سراغ هشتمین و نهمین اوصاف رفته که ایشان می‌فرماید: «أَنْهَا أَرْكَانُ إِسْلَامٍ أُنْدِ (و ستون های دین) و پناهگاه‌های مردم»؛ (وَهُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَ وِلَائِحُ الْإِعْتِصَامِ). به این ترتیب دین همانند خانه یا خیمه‌ای می‌باشد که ستون آن، آل محمدند و همان‌گونه که اگر ستون خانه و خیمه برداشته

شود، همه چیز فرومی‌ریزد، اگر آل محمد را از اسلام کنار بزنیم و اسلام را بدون آن‌ها قرائت کنیم، اصول و فروع آن فروخواهد ریخت.

در ادامه سخن به بیان اوصاف دهم تا دوازدهم پرداخته و می‌فرمایند: «به وسیله آنان (آل محمد) حق به اصل و جایگاه مناسب رسید و باطل از جایگاهش کناررفت و زبان باطل از بن کنده شد»؛ (بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَىٰ نَصَابِهِ، وَ انْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ، وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنبِتِهِ). این تعبیر اشاره به انحرافات بوده که بعد از رسول الله به خصوص در عصر خلیفه سوم روی داده است به این مختصر که، بیت المال اسلام بازیچه دست گروهی دنیاپرست شد و بنی امیه که بازماندگان دشمن شماره یک اسلام یعنی ابوسفیان بودند، مقامات مهم را در حکومت اسلامی در اختیار گرفته و هرکاری از دستشان ساخته بود، انجام دادند و نتیجه آن اعتراضاتی بود که بر ضد خلیفه برپا شد و البته منجر به کشته شدن خلیفه و دستیاران او در برابر چشم مهاجران و انصار شد، بی آنکه از وی دفاع کنند، ولی زمانی که امام علی (ع) زمام حکومت را به دست گرفت، حق به جایگاه اصلی اش بازگشت و طرفداران باطل کنار زده شدند و دیگر کسی قدرت نداشت که از وضعیت سابق دفاع و حمایت نماید و حقوق توده‌های مستضعف مسلمین را در کام دنیاپرستان جاه‌طلب و زیاده‌خواه بریزد. (درگاهی، ۱۴۲۲ه.ق: ۶۷۱)

نه تنها امیرمؤمنان، بلکه همه امامان اهل بیت (ع) به حکم داشتن مقام عصمت که با دلایل مختلف از جمله حدیث ثقلین، قابل اثبات می‌باشد، هرگاه قدرت حکومت را به دست می‌گرفتند به یقین همین امور رخ می‌داد.

در آخرین وصف اینگونه فرمودند که: «آن‌ها دین را درک کردند؛ درکی توأم با نگهداری کامل و عمل، نه تنها با شنیدن و روایت کردن، چرا که راویان علم فراوانند و عمل کنندگان آن کم»؛ (عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَعَايَةً وَرِعَايَةً، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرِعَايَةَ قَلِيلٌ). به قطع و یقین آگاهی از دین، همانند آگاهی از هر امر دیگر مراتبی دارد: مرحله اول شنیدن و نقل الفاظ می‌باشد، مرحله دوم فهم معنا و درک محتواست و مرحله سوم ایمان و یقین عمیقی بوده که در همه وجود انسان نفوذ نماید و او را به عمل وادارد، البته با قاطعیت می‌توان بیان نمود که اهل بیت پیامبر (ص) در اوج مرحله سوم قرار داشتند و به همین علت رسول خدا به همه امت تأکید فرمود که بعد از رحلت او در کنار قرآن دست به دامن اهل بیت زنند تا از ضلالت و گمراهی در امان باشند.

احادیث صحیحه و متفق علیه شیعه و سنی در مفهوم اهل البیت (ع)

۱- ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در معنی عترت و اهل البیت می‌گوید. رسول الله (ص) در ضمن حدیث ثقلین می‌فرماید (أَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ - مَنْ دَرَبَيْنِ شِمَا دُوْ چِيزِ گَرَانَقْدَرِ از خُودِ جَانَشِيْنِ خُودِ كُودِهَام) معنی عترت و اهل البیت را بیان کرده است، چون فرموده است کتاب الله و عترتی

اهل‌بیتی. یعنی عترت رسول خدا (ص) با اهل‌البیت او یکی هستند و اهل‌البیت را صریحاً بیان کرده است چون عباى خود را بر روی آنان انداخت در آن وقت که آیه تطهیر نازل شده بود و پس از آن روی به درگاه خدای تعالی کرد و عرض کرد. بارخدايا اينان اهل بیت من‌اند. رجس و پلیدی را از آنان بزداى و آنان را پاک و پاکیزه نگهدار. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۵ ه.ق: ۲۷۴)

اختصاص آیه تطهیر به اهل‌البیت و خانواده رسول خدا (ص) و نزول آن در حق اصحاب کساء (آل‌عباء) که علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)‌اند به همراه پیمبر اکرم (ص) از مسائلی است که جای شک و شبهه نیست هرکس اگر ذره‌ای انصاف داشته باشد و اندکی در احادیث صحیح دقت و تأمل کند به آن اذعان می‌کند. چون مورد اجماع و وفاق همه محدثین و مفسرین است و همه علمای شیعه و اکثریت علمای اهل سنت به صراحت بیان کرده‌اند. (آملی، ۱۴۲۲ ه.ق: ۲۰۵ و ۳۰۵)

۲- مسلم در صحیح خود با اسنادش از صفیه دختر شیبیه روایت کرد که عایشه گفت: پیامبر (ص) صبح زودی از خواب برخاست درحالی که عباى بافته از پشم سیاه بر دوش افکنده بود در این وقت حسن بن علی از در درآمد. رسول خدا (ص) او را داخل آن عباى کرد و بعد از او حسین بن علی وارد شد که او را هم داخل آن عباى کرد و به دنبال آنان فاطمه و علی وارد شدند، آنان را در زیر آن عباى جای داد و پس از آن آیه تطهیر را تلاوت کرد. (نیشابوری، ۱۴۱۸ ه.ق: ۱۸۸۳)

۳- ترمذی در جامع الصحیح با اسناد از عمر بن ابی سلمه روایت کرد که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیمبر (ص) نازل شد. پس از نزول این آیه حسن و حسین و فاطمه و علی (ع) را فراخواند و آنان را با کسایی پوشانید و پس از آن دست به دعا برداشت و عرض کرد بار خدایا اینان اهل بیت من‌اند رجس و پلیدی را از اینان بزداى و اینان را پاک و پاکیزه نگهدار. (ترمذی، ۱۴۲۰ ه.ق: ۶۶۳)

۴- حاکم در مستدرک صحیحین با اسنادش از بکیربن مسمار روایت کرد که گفت: از عامر بن سعد شنیدم که می‌گفت معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت چرا از دشنام به علی بن ابی‌طالب ابا داری؟ سعد در جواب گفت ای معاویه تا وقتی سه نکته‌ای که رسول الله (ص) درباره او فرموده به یاد می‌آورم نمی‌توانم به او دشنام دهم. چون اگر یکی از آن سه نکته را درباره من گفته بود برایم از یک گله از شتران سرخ‌موی با ارزش‌تر بود. معاویه گفت ای ابا اسحاق آن سه نکته کدام است؟ سعد گفت یکی اینکه وقتی آیه تطهیر بر او وحی شد، دست حسن و حسین و علی و فاطمه را گرفت و کسایی بر روی آنان انداخت آنگاه دست به دعا برداشت و روی به درگاه خداوند تعالی کرد و گفت. پروردگارا اینان اهل بیت من‌اند رجس و پلیدی را از آنان بزداى و آنان را پاک و پاکیزه نگهدار. نکته دوم اینکه در روز فتح خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که قلعه خیبر را فتح خواهد کرد چون او کسی است که بسیار حمله‌آور است و فرار نیست و او کسی است که خدا را دوست می‌دارد و خدا هم او را دوست می‌دارد و در آن روز پرچم را به دست علی بن ابی‌طالب داد و اما نکته سوم اینکه وقتی عازم جنگ تبوک بود او را در مدینه جانشین خود کرد علی از اینکه او را همراه خود نبرد

بسیار دل‌تنگ شد و عرض کرد ای رسول خدا مرا در مدینه جانشین خود بر زنان و کودکان قراردادی؟ (همه مردان به جنگ تبوک رفته بودند). پیامبر (ص) وقتی دل‌تنگی و ناراحتی علی را دید فرمود: ای علی آیا خشنود نیستی از اینکه مقام و منزلت تو نزد و من همان مقام و منزلت هارون برادر موسی نزد موسی باشد؟ با این سخن علی خوشحال شد. (نیشابوری، ۱۴۲۲ه.ق: ۱۰۸)

این احادیث تعدادی از احادیث متواتره است که از طرق مختلف درباره اهل‌البیت نقل شده است. و برای اطلاع بیشتر به تفاسیر شیعه و تفسیر طبری و ابن‌کثیر و الدرالمثور سیوطی می‌توانید مراجعه کنید.

حدیث ثقلین و اهل‌البیت علیهم‌السلام

از احادیث متواتری که ثابت می‌کند مقصود از اهل‌البیت در آیه شریفه تطهیر و در لسان رسول اکرم (ص) و مولای متقیان بالاخص در نهج‌البلاغه سید رضی رحمت الله علیه همان پنج تن آل‌عبا است. حدیث معروف ثقلین است که به صراحت تمام می‌فرماید مقصود از اهل‌البیت عترت رسول خدا (ص) و خانواده او است. متن این حدیث شریف با اختلاف روایات چنین است:

قال رسول الله (ص): «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الا و هما الخلیفتان من بعدی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» یعنی اینکه، رسول الله (ص) فرمود: البته در بین شما دو چیز گرانبه‌تر از خود باقی می‌گذارم و آن دو چیز کتاب خدا و عترت و اهل بیت من‌اند و این هر دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض بر من وارد شوند. و به روایتی دیگر متن حدیث چنین است: «انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض...»

این حدیث شریف از چنان شهرتی برخوردار است که اهل حدیث آن را متواتر و حتی فوق متواتر می‌دانند. طبق روایات صحیحه رسول اکرم (ص) آن را در جاهای مختلف و به مناسبت‌های مختلف ایراد فرموده‌اند و به همین جهت روات در روایات آن با کمی اختلاف در الفاظ نقل کرده‌اند. اسامی روات این حدیث را تا ۴۰ نفر نوشته‌اند. (آملی، ۱۴۲۲ه.ق: ۴۳۴)

این حدیث شریف به نکاتی اشاره می‌کند که شایسته است بیشتر مورد توجه اهل بصیرت قرار گیرد.

۱- می‌فرماید که کتاب خدا و اهل بیت و عترت من هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند وقتی می‌تواند کتاب خدا از اهل بیت و خانواده رسول خدا (ص) جدا نشود که همیشه یک نفر از اهل‌البیت تا دنیا دنیاست در کنار کتاب خدا حضور داشته باشد و به همین دلیل شیعه معتقد است که زمین نمی‌تواند خالی از حجت باشد.

۲- رسول خدا (ص) در این حدیث شریف اهل بیت علیهم‌السلام را عدل و همسنگ قرآن قرار داده است. مسلماً قرآن و کتاب خدا آنچه می‌گوید جز حق نمی‌باشد، پس اهل بیت هم هر چه بگویند

حق است و این معنی مستلزم این است که اهل بیت کسانی هستند که متصف به صفت عصمت و طهارتند. لذا ازواج رسول خدا (ص) چون معصوم نبودند از اهل بیت رسول خدا (ص) مسلماً نیستند.

۳- نکته دیگری که این حدیث شریف به‌صراحت به آن دلالت دارد این است که می‌فرماید رستگاری وقتی میسر است که به کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا (ص) تمسک جست و هدایت و راه نجات با توسل و تمسک به این هر دو امکان دارد لذا اگر فقط کتاب خدا موردتوجه قراربگیرد و به ثقل دیگر یعنی اهل بیت توجه‌نشود و یا از آن غفلت شود رستگاری و نجات ناممکن است و این خود واضح است که کتاب خدا باید با راسخان در علم تبیین و تفسیر شود و راسخان در علم جز اهل‌البیت و ائمه معصومین علیهم‌السلام نیستند. پس قرآن کریم به‌تنهایی نمی‌تواند وسیله رستگاری و نجات باشد همان‌طور که عمل به قرآن بدون راهنمایی رسول اکرم (ص) سودی ندارد باز قرآن کریم بدون راهنمایی جانشینان واقعی رسول خدا (ص) سودمند نیست بلکه موجب خسران و بدبختی است.

۴- نکته چهارمی که از این حدیث شریف مستفاد است این است که اطاعت از اهل‌البیت و عترت رسول خدا (ص) و عمل به کردار و رفتار و دستورات آنان همان اطاعت از رسول خدا (ص) و عمل به سنت او است بلکه هرچه بگویند عین سنت رسول خدا (ص) هست. شکی نیست ملاک درستی عمل مؤمن عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) است. اما سنت پیامبر (ص) کدام است؟ و از چه طریق می‌تواند دانست که حقیقت سنت کدام است؟ برای پی‌بردن به سنت واقعی رسول خدا (ص) چه طریقی موثق‌تر از طریق عترت و خانواده او است؟

اهل‌البیت در آیه تطهیر

«و قرن فی بیوتکن و لا بترجن بترج الجاهلیه الاولی و اقمن الصلاه و آتین الزکاه و اطعن الله و رسوله. انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً» ترجمه: در خانه‌هایتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند ایام جاهلیت پیشین خود را آرایش‌مکنید و نماز برپای دارید و زکات بدهید و از خدا و رسولش اطاعت‌کنید. البته خداوند می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما ای اهل‌البیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه نگهدارد.

با توجه به اینکه صدر آیه (و قرن فی بیوتکن) خطاب به ازواج پیامبر (ص) است و با توجه به معنی لغوی اهل‌البیت به‌نظر می‌رسد که ذیل آیه یعنی (انما یریدالله...) نیز خطاب به ازواج پیامبر (ص) باشد. ولی به استناد احادیث صحیحه و به استناد نظر مفسرین بزرگ شیعه و سنی. عبارت (انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس... تطهیراً) خطاب به خود رسول الله (ص) و علی بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه علیهم‌السلام. برای رعایت اختصار نظر دو نفر از مفسران بزرگ سنی و شیعه که عبارتند از محمدبن جریر طبری صاحب تفسیر جامع البیان که مورد وثوق همه اهل سنت و از قدیمی‌ترین تفاسیر قرآن کریم است و تفسیر المیزان از مرحوم علامه طباطبایی نقل می‌شود.

طبری در جامع البیان می‌نویسد: اهل تأویل در مراد و مقصود از اهل‌البیت در این آیه شریفه اختلاف دارند. بعضی گفته‌اند مراد و مقصود از اهل‌البیت در این آیه شریفه رسول‌الله (ص) و علی‌بن ابی‌طالب و فاطمه زهرا و حسن و حسین رضوان‌الله‌علیهم هستند. دیگری گفته‌است که محمدبن مثنی گفت که از ابی سعید خدری مروی است که گفت رسول‌الله (ص) فرموده‌است که این آیه شریفه درباره من و این چهارتن که عبارتند از علی‌بن ابی‌طالب و فاطمه زهرا و حسن و حسین رضوان‌الله‌علیهم نازل شده‌است.

اکنون باید دید که اهل‌البیت کیست که خداوند می‌خواهد عصمت آنان را بیان کند به‌طور مسلم زنان آن جناب جزو اهل‌بیتی که در این آیه بدانها اشاره شده، نیستند برای اینکه هیچگاه صحیح نیست ضمیر مذکر (کم) در (عنکم) را به زنان ارجاع داد و در خطاب به زنان به جای (عنکن)، (عنکم) گفته‌شود لذا اگر همسران آن جناب هم جزو اهل‌بیت بودند مسلماً (عنکن) گفته‌می‌شود.

بعضی از مفسران و محدثان برای فرار از این اشکال گفته‌اند این وقتی است که تنها زنان آن جناب مراد باشند اما اگر مراد همه اهل‌بیت اعم از زن و مرد باشند آوردن ضمیر مذکر اشکالی ندارد.

بعضی دیگر گفته‌اند مراد از اهل‌البیت در این آیه شریفه همه آن کسانی است که در عرف جزو خاندان آن جناب شمرده‌می‌شوند اعم از همسران ایشان و خویشاوندان و نزدیکانشان یعنی آل‌عقیل و آل‌جعفر و آل‌علی و عده‌ای نیز گفته‌اند مراد خود رسول‌الله (ص) و همسران او است لذا آنچه به عکرمه نسبت داده‌اند شاید همین باشد چون روایت کرده‌اند که عکرمه گفته‌است تنها همسران آن جناب مراد است.

به هر حال شکی نیست که بردن و زدودن رجس از ساحت اهل‌البیت و تطهیر آنان مستلزم معصوم بودن آنان است و این معنی با هیچیک از معانی گفته‌شده سازگار نیست. (چون کسی ادعا نکرده‌است که زنان رسول‌خدا (ص) و یا آل‌عقیل و آل‌جعفر معصوم بوده‌اند. مؤلف).

با توجه به روایاتی که در شأن نزول این آیه شریفه نقل شده‌است که شیعه و سنی آن را تأیید می‌کند. این آیه شریفه فقط و فقط در شأن رسول‌خدا (ص) و علی‌بن ابی‌طالب و حضرت زهراء و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده‌است و مراد و مقصود همین پنج نفرند و بس و این روایات بسیار زیاد است و پیش از هفتاد حدیث است که بیشتر آن‌ها از طریق اهل‌سنت روایت شده‌است و اهل‌سنت آن روایات را از طریق بسیاری از ام‌سلمه، عایشه، ابی سعید خدری و وائله بن‌الاسقع و ابی‌الحرث و ابن‌عباس و ثوبان همان غلام آزاده شده رسول‌خدا (ص) و عبدالله بن‌جعفر و علی‌بن ابی‌طالب و حسن بن‌علی ع و نزدیک به چهل تن نقل کرده‌اند و باز این روایات از امیرالمؤمنین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام از ام‌سلمه و ابی‌ذر و ابی‌لیلی و ابی‌الاسود و ابی‌عمر و ابی‌معمون اودی و سعدبن ابی‌وقاص از قریب سی طریق نقل کرده‌اند. حال اگر کسی بگوید که آن روایات را باید به خاطر ناسازگاریش با صریح قرآن ترد کرد چون روایت هر قدر

از نظر سند صحیح باشد وقتی پذیرفته‌است که با نص صریح قرآن مناقات نداشته باشد و روایات نامبرده مخالف نص قرآن است برای اینکه آیه مورد بحث یعنی آیه تطهیر دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب به همسران رسول خدا (ص) هست (و آیه بعد از آن نیز خطاب به همسران آن جناب است. مؤلف) در پاسخ اینان می‌گوییم همه بحث‌ها در همین است که این آیه تطهیر آیا متصل به آیات پیش و پس خود هست یا نه؟ چون روایاتی که بدانها اشاره شده‌است اتصال آن را به آیه پیش و بعد آن را منکرند و حتی در بین این هفتاد روایت، یک روایت هم وجود ندارد که بگوید این آیه شریفه دنباله آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) نازل شده‌است و احدی از مفسرین قرآن هم چنین ادعایی نکرده است و حتی آنانی که گفته‌اند که آیه تطهیر مخصوص همسران رسول خدا (ص) هست مانند عکرمه و عروه هم اینان نگفته‌اند این آیه در ضمن آیات مربوط به همسران آن جناب نازل شده‌است. همه این روایات گفته‌اند که آیه در خانه ام سلمه نازل شده است و هیچ روایتی نگفته‌است که در ضمن آیه ۳۲ سوره احزاب که با (و قرآن فی بیوتکن) شروع می‌شود نازل شده‌است. همه این روایات و همه مفسرین بالاجماع گفته‌اند که آیه تطهیر یک آیه مستقل است که در ضمن آیه ۳۲ سوره احزاب ثبت شده‌است و اما چرا این آیه بین آیات مربوط به همسران رسول خدا (ص) قرار گرفته‌است خالی از دو حال نیست یا به دستور رسول خدا (ص) بین این آیات ثبت شده‌است و یا بعد از ایشان هنگام جمع آوری آیات قرآن و تدوین آن در بین آن آیات نوشته شده مؤید این احتمال این است که اگر آیه تطهیر که در حال حاضر جزو آیه (و قرآن فی بیوتکن...) است، حذف شود و آیه بعد را (واذکرن...) به آن متصل کنیم می‌بینیم کمال اتصال و انسجام پیدامی‌کند و اتصالش به هم نمی‌خورد پس معلوم می‌شود که آیه تطهیر نسبت به صدر و ذیل آیات آن نظیر آیه (الیوم یئس الذین کفروا...) می‌باشد که در میان آیاتی ثبت شده است که در آن آیات خوردن چیزهای حرام را برمی‌شمارد. (آیه ۴ از سوره مائده)

آیه (الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوا هم و اخشون - امروز آنان که کافر شدند از دین شما مأیوس شدند پس از آنان مترسید و از من بترسید). این آیه شریفه هم از نظر محلی که در آن قرار گرفته‌است و هم از نظر دلالت جریان عجیبی دارد اگر صدر این آیه یعنی (حرم علیکم المیتة - مردار را بر شما حرام کردیم) به ذیل آن یعنی «فمن اضطر فی مخصه - هر کس در مخصه و گرسنگی در افتد) به هم بپیوندیم می‌بینیم که روی هم رفته یک آیه و در یک موضوع است. اما جمله و یا بهتر بگوییم آیه (الیوم یئس...) در بین صدر و ذیل این آیه ثبت شده‌است لذا بهتر است بگوییم که آیه (الیوم یئس الذین کفروا...) آیه مستقلی است بین صدر و ذیل آیه ۴ از سوره مائده. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲۵۹-۲۵۸)

آنچه در شرح و تفسیر معنی اهل‌البیت از نظر ارباب لغت و احادیث متواتره و متفق علیه شیعه و سنی و باز آنچه از نظر مفسرین در تفسیر آیه شریفه تطهیر بیان شد صرفاً به این خاطر بوده است که آنچه مولای متقیان امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام در فضائل و مناقب اهل‌البیت بیان می‌کند، مقصود

تنها پنج تن آل عبا و ائمه معصومین ع است و از این فضایل و مناقب نه تنها ازواج رسول الله (ص) نصیبی ندارند بلکه به هیچ وجه دیگر خویشاوندان و نزدیکان رسول الله (ص) منظور نظر ایشان نبوده است.

آنچه در این مختصر می توانم با بضاعت مزجات خود بدان اشاره‌ای داشته باشم فضایل و مناقبی است که فقط در خطبه شماره (۲) مولای متقیان متعرض آن‌ها شده است، در فرازی از این خطبه می فرماید: هم موضع سرّه و لجاأمره و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه. بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه. آنان جایگاه راز خداوند و پناهگاه فرمان او و مرجع احکام او و زاغه های مطمئن کتاب‌های او و کوه‌های استوار نگاهدارنده دین اویند به وسیله آنان ضعف و پشت خمیدگی دین او راست و لرزش و اضطراب اندام دین آرام گرفت.

در این عبارت مولا (ع) دو ضمیر غایب جمع یعنی (هم) و هشت بار ضمیر غایب مفرد (ه) به کار رفته است. شکی نیست که مرجع ضمیر غایب جمع اهل بیت (ع) است ولی در مرجع ضمیر غایب مفرد (ه) شارحان و مترجمان نهج البلاغه اختلاف دارند عده‌ای گفته‌اند جز دو ضمیر متصل به لفظ (ظهر) و (فرائض) که مرجع آن‌ها رسول الله (ص) هست، بقیه ضمائر مرجعش (الله) است و عده- ای گفته‌اند که مرجع همه این ضمائر رسول الله (ص) هست. ابن الی الحدید شارح نهج البلاغه می گوید دو ضمیر متصل به ظهر و فرائض مرجعش دین و بقیه مرجع الله است.

شهیدی در تعلیقات خود مرجع تمام این هشت ضمیر را رسول الله (ص) می داند ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه در شرح این عبارت میگوید که ضمائر مفرد مرجعش الله است جز دو ضمیر متصل به (ظهر و فرائض) که مرجعش رسول الله است (شهیدی، ۱۳۶۹: ۳۲۹)

هاشمی خوبی در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه هرچند به صراحت نمی گوید که مرجع این هشت ضمیر کدام است ولی از شرحش پیداست که حداقل مرجع شش ضمیر اول را (الله) می داند (خوبی، ۱۳۵۸: ۳۰۴)

به عقیده نگارنده با توجه به اینکه در متن مرجع ضمیر (ه) مشخص نشده است ناچار باید پذیرفت که مرجع تمام این هشت ضمیر الله است و از بلاغت سخنان مولای متقیان بعید است که تعدادی ضمائر پی در پی ذکر کند آن وقت تعدادی از آن‌ها با تعدادی دیگر از نظر مرجع مختلف باشد با توجه به این که قرینه روشنی ذکر نکند که مرجع هر یک از این ضمائر کدام است علاوه بر این همانطور که در ترجمه نگارنده ملاحظه می شود. اگر مرجع همه این ضمائر را الله بدانیم ترجمه سلیس تری به دست- می آید.

نتیجه گیری

عرفان را علم و ادراکی می‌باشد که از راه تزکیه نفس، تصفیه جان، تمسک و توسل به اهل بیت (ع) به دست می‌آید. از طریق سیر و سلوک، مکاشفاتی بر عارف پدید می‌گردد که حقایق هستی را شهود می‌نماید. از طرفی بررسی معیارهای عرفان حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه امری مناسب در جهت یافتن معیار عرفان سازنده و درست، از عرفان منفی و شیطانی می‌باشد که مهم‌ترین آن معیارها در عرفان امام علی (ع) از این قرارند: بر محور توحید بودن و اخلاص در تمامی امور، ولایت‌مداری و اطاعت از ولایت حول محور اهل بیت (ع)، کوشش و فعالیت اقتصادی در کنار نگاه به آخرت، حضور فعال در اجتماع، جهاد علیه کفر و باطل، بها دادن به عقل، عزت نفس، تهذیب نفس و تزکیه. همه مناقب اهل بیت (ع) بی‌شک جنبه عرفانی دارد، زیرا تا شخصی عارف به عظمت خالق بی‌همتا نباشد نمی‌تواند آراسته به صفات کمال گردد. مناقب و اوصاف مختلف و زیادی را علما و نویسندگان درباره اهل بیت (ع) بیان نمودند که البته تعدادی نیز از خطبه‌ها و کلام امام علی (ع) استفاده نمودند، که نگارنده فقط به تعدادی از این مناقب پرداخته که البته به مصداق ضرب‌المثل معروف (مشت نمونه خروار است) و باز به مصداق (مالایدرک کُلُّه لایترک کُلُّه) جنبه عرفانی همه این اوصاف و انتساب آن‌ها به اهل بیت (ع) اظهر من الشمس است، زیرا وقتی رسول الله (ص) در حدیث ثقلین که فوق متواتر است اهل بیت (ع) را عدل قرآن کریم می‌شمارد و به صراحت می‌فرماید که اهل بیت و عترت من شریک قرآنند، یعنی در هدایت مردم به صراط‌المستقیم همانطور عمل می‌کنند، دارد که قرآن کریم عمل می‌کند. لذا قرآن کریم و اهل بیت و عترت من از هم جدا نیستند پس کسی می‌تواند عارف به حقایق قرآن باشد که از اهل بیت غفلت نکرده باشد عرفان حقیقی با عرفان اهل بیت (ع) میسر است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. صحیفه سجادیه
۴. آملی، حیدر، ۱۴۲۲ه.ق، تفسیر المحيط الاعظم، ج ۱، نشر اسوه، تهران.
۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۵ه.ق، ج ۶، منشورات مؤسسه اعلمی، لبنان.
۶. بخاری، مستعلی، ۱۳۶۳، شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۱، چ ۱، انتشارات اساطیر، تهران.
۷. خویی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ج ۲، چاپ چهارم، نشر عالم، قم.
۸. درگاهی، حسین، ۱۴۲۲ه.ق، مناهل الابرار فی تخلص بحار الانوار جلد دهم، چاپ اول، ناشر عالم، قم.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، ارزش میراث صوفیه، ج ۹، امیرکبیر، تهران.
۱۰. شریف رضی، ۱۳۸۹، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ج ۱، چ ۳، نشر دادگرم، تهران.
۱۱. شهیدی، جعفر، ۱۳۶۹، شرح نهج البلاغه، نشر مهر، تهران.
۱۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۲۹ه.ق، تفسیر جامع البیان، ج ۲۲، چاپ دارالفکر، بیروت.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۰، تفسیرالمیزان از ج ۹، ترجمه محمد باقر موسوی. کانون انتشارات محمدی، قم.
۱۴. طوسی، ابونصر سراج، ۱۴۱۰ه.ق، اللمع، مکتبه الثقافه الدینیه، قاهره.
۱۵. قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، ۱۴۲۷ه.ق، عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، انتشارات ذوی القربی، قم.
۱۶. قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، ۱۴۲۷ه.ق، التوحید، ج ۲۰، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، اصول کافی، ج ۱، چ ۵، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
۱۸. گیلانی، عبدالقادر، ۱۳۸۵، سر الاسرار، ترجمه مسلم و کریم زمانی، چ ۱، نی، تهران.

۱۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۶، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱۳، صدرا، تهران.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی ۱۳۹۴، در جستجوی عرفان اسلامی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۹۰، بحارالأنوار، ج ۱، دارالکتب الإسلامیه، قم.
۲۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، ۱۴۱۸ ه.ق، صحیح مسلم، ج ۴، دارالفکر، بیروت.
۲۳. نیشابوری (حاکم نیشابوری)، محمد بن عبدالله، ۱۴۲۲ ه.ق، مستدرک صحیحین، ج ۳، دارالفکر، بیروت.
۲۴. هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۸۰، کشف‌المحجوب، ج ۷، انتشارات طهوری، تهران.



Mystical Analysis of Ahl- al- Bayt's Virtues in Nahj Al-Balagha

Abolfazl Ghahhary

Assistant Professor, Department of Fiqh and Principles of Islamic Law, Tonekabon

Branch, Islamic Azad University, Tonekabon, Iran

Abstract

Nahj al-Balagha is the words of Imam Ali, a sublime person who is perfect in theoretical and applied mysticism. Indeed, Imam Ali's all mystical teachings are not reflected in this great book. He says that we (Ahl al- Bayt) are the origin of wisdom, so if there is any knowledge and wisdom in the existence or even there is any mystical ideas and thoughts, they belong to us totally. Thus we can frequently find the virtues of Aha al-Bayt and their sublime thoughts in Nahj al-Balagha. In this article we study these great virtues by citation to Quran and Ahadith-e Nabavi and we also analyse deeply the meaning of Ahl al-Bayt and one of the most verses of Quran which is called "Verse of Tathir". Many of the famous interpretations (Sharh va Tafsir) of Nahj al-Balghah are used as the authentic references in the present article. As a result we find that all the mentioned virtues of Ahl al-Bayt are originated and derived from their mystical aspect of life. A descriptive-analytical method based on library research has been used in this study.

Keywords: Nahj al-Balaghah, Ahl al-Bayt, virtues, 110 words.

